

Da'wâ, (Tefsîr)
Râzî, Tefsîr, XIV, 21-

Kazîye-i Akliyye

Balcillanî, K. Beyan, 39, 40

* Kazuyye

(Kelâm)

Amidi, Gâye, s. 52-54.

* el-Kazuyye

(Kelâm)

Amidi, Mûbin, s. 76.

ضوابط المعرفة

وأصول الاستدلال والمنكأظرة

صياغة للنظري وأصول البحث متمية مع الفكر الإسلامي

تأليف

عبد الرحمن حسن جنبنة الميداني

طبعة ثالثة منقحة ومزودة

Türkiye Diyanet İşleri İslam Araştırma ve Tercüme Merkezi	
Kayıt No. :	11191
Tasnif No. :	160 HAY-D

دار الفقه
دمشق

القضية مشتقة من القضاء، والقضاء هو الحكم، وظاهر أن كل جملة خبرية لا بد أن تتضمن حكماً موجباً أو سالباً.

الكم والكيف في القضايا:

يقصد بالكم في القضية مقدار الأفراد التي ينطبق عليها الحكم الذي تشتمل عليه.

ويقصد بالكيف في القضية حال النسبة فيها هل هي موجبة؟ أو سالبة؟ أي: هل هي مثبتة أو منفية؟.

وكل قضية لا بد أن يتعلق الحكم فيها بمقدار ما من الأفراد، واحداً فما فوق، معيناً أو غير معين، ولا بد أيضاً أن تكون النسبة فيها موجبة أو سالبة. إذن فمن عوارض القضايا الكم والكيف.

أقسام القضايا باعتبار الكم:

ثم إذا نظرنا إلى جانب الكم في القضايا وجدنا أن المحكوم عليه فيها إما أن يكون معيناً مخصوصاً غير قابل للشركة، وفي هذه الحالة تسمى القضية: (شخصية) وتسمى: (مخصوصة) وإما أن يكون كلياً غير معين، أي: قابلاً للشركة المفتوحة دون تحديد، وعندئذٍ فله احتمالات ثلاثة:

الأول: أن يكون مسوراً بسورٍ كلي، أي: مقترناً بما يدل على أن الحكم فيها يشمل جميع أفراد الكلي، وفي هذه الحالة تسمى القضية (كلية).

والكلية لدى التحقيق هي، في قوة المخصوصة، أو نقول: إن المخصوصة هي في قوة الكلية، وذلك لأن انطباق الحكم على كل الأفراد في القضية الكلية بقوة تكرير الحكم ونسبته إلى كل فرد بخصوصه، وذلك بعدد الأفراد مهما كثرت.

الثاني: أن يكون مسوراً بسورٍ غير كلي، أي: مقترناً بما يدل على أن الحكم يشمل بعض أفراد الكلي فقط دون تعيين لأفراد هذا البعض، وربما

3 MAYIS 1991

(١٠) القضايا وأقسامها

تعريف القضية:

الجملة التامة الخبرية تسمى في هذا الفن قضية، أما الجمل الإنشائية كالجمل القائمة على الأمر أو النهي أو إنشاء العتود أو حلها ونحو ذلك فإن المناطق لا يبحثون فيها، لأنها لا تحتمل الصدق أو الكذب أصلاً، فلا تحتاج إلى أدلة وحجج تثبت صدقها أو ثبوت كذبها، فمن قال: آتني غدائي، ومن قال: لا تأخذ مالي، ومن قال لمتعاقد معه على بيع: بعك هذا الثوب بدينار، فقال الشاري: قبلت شراؤه، ومن قال لزوجته: اذهبي فأنت طالق، كل هؤلاء لا يقال لأي واحد منهم: صدقت في قولك أو كذبت، لأن الجمل التي قالوها هي من قبيل الجمل الإنشائية التي لا تحتمل الصدق أو الكذب أصلاً، والمناطق إنما يهتمهم بحث الجمل التي تتضمن أحكاماً موجبة أو سالبة، وهذه الأحكام عرضة لأن تكون صادقة أو لأن تكون كاذبة، فتحتاج إلى حجج تثبت صدقها إذا كانت في الواقع صادقة، وذلك لمعرفة حقيقتها، أو لإثبات صدقها لخصم لا يسلم به، أو تحتاج إلى حجج تثبت كذبها إذا كانت في الواقع كاذبة، وذلك لمعرفة حقيقتها، أو لإثبات كذبها لخصم لا يسلم به.

وقد علمنا سابقاً أن مبحث الحجج والأدلة هو المقصد الثاني من المقصدين الأساسيين في هذا الفن.

وسميت الجملة المشتبهة على حكم موجب أو سالب قضية، لأن

Publications of the
Institute for the History of
Arabic-Islamic Science

Edited by
Fuat Sezgin

ISLAMIC
PHILOSOPHY

Volume 68

Abu l-Walid Muhammad
Ibn Rushd
(d. 595/1198)

Texts and Studies
Collected and Reprinted

VII
Ibn Rushd and his Commentaries
on Plato and Aristotle
Third Part

1999

Institute for the History of Arabic-Islamic Science
at the Johann Wolfgang Goethe University
Frankfurt am Main

ISLAMIC PHILOSOPHY

Volume
68

ABU L-WALĪD MUḤAMMAD
IBN RUSHD
(d. 595/1198)

TEXTS AND STUDIES
VII

Ibn Rushd and his Commentaries
on Plato and Aristotle

Third Part

Collected and reprinted
by
Fuat Sezgin

in collaboration with
Mazen Amawi, Carl Ehrig-Eggert,
Eckhard Neubauer

1999

Institute for the History of Arabic-Islamic Science
at the Johann Wolfgang Goethe University
Frankfurt am Main

5545/112
2537
0532

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	78190
Tas. No:	181.2 152.P

PHILOSOPHY AND PHENOMENOLOGICAL RESEARCH

A Quarterly Journal

VOLUME VIII, No. 2

DECEMBER, 1947

INFINITE AND PRIVATIVE JUDGMENTS IN ARISTOTLE, AVERROES, AND KANT

In Aristotle judgments are divided with respect to quality into two types, the affirmative and the negative, of which the propositions "A is B" and "A is not B" are the respective examples.¹ But under affirmative judgments Aristotle mentions two other types of judgments, which though affirmative in quality are negative in meaning. First, a proposition in which the predicate is what he calls a privation (*στέρησις*),² such as the terms "blind" (*τυφλός*) and "toothless" (*υωδός*).³ Second, a proposition in which the predicate is what Aristotle calls an indefinite term (*ὄνομα ἀόριστον*),⁴ but which through Boethius has been known in the history of philosophy as an infinite term (*nomen infinitum*),⁵ as, for instance, the term "not-just" in the proposition "the man is not-just."

In Aristotle no special terms are used to distinguish these three types of propositions, namely (1) affirmative and negative propositions, (2) propositions with privative predicates,⁶ and (3) propositions with infinite predicates. Through his commentators, however, these three types of propositions came to be designated respectively as (1) simple propositions, (2) privative propositions, and (3) infinite propositions.⁷

Now, with regard to negative and privative propositions, Aristotle draws a sharp distinction between them. In negative propositions, he says, the predicate may be negated of a subject even if that subject can never naturally possess that predicate, as, for instance, the term "one" which can be negated of a subject even if the subject cannot naturally be one,⁸ but a

¹ *De Interpr.*, c. 6, 17a, 25-26.

² *Categ.*, c. 10, 10a, 26-12b, 5; *Metaph.*, IV, 2, 1004a, 10-16.

³ *Categ.*, 12a, 34.

⁴ *De Interpr.*, c. 2, 16a, 32.

⁵ Boethius' commentary on *De Interpr.*, Prima Editio, I, c. 2 (ed. C. Meiser, Vol. I, p. 51, 1, 23).

⁶ The expression *πρότασις στερητική* is used by Aristotle in the sense of negative proposition. Cf. Bonitz, *Index Aristotelicus*, s.v.; Prantl, *Geschichte der Logik*, I, p. 195, n. 330.

⁷ Cf. Ammonius *De Interpretatione*, ed. A. Busse, p. 161, 11, 7-9, and p. 163, 1. 14: *πρότασις ἀπλή, στερητική, ἀόριστος*; Boethius, *op. cit.*, Secunda Editio, III, c. 10 (Vol. II, pp. 277-278); *propositiones simpliciae, propositiones privativae, propositiones infinitae*.

⁸ *Metaph.*, IV, 2, 1004a, 10-16; cf. Schwegler's commentary *ad loc.* (Vol. III, p. 156, §14).

25 MART 2003

Oneme (150166)

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۹.

گرفتن این اجزاء در دو مقدمه است. هر قیاس شامل سه گونه حد است: حد اصغر، حد اکبر، حد وسط یا اوسط.

حد اصغر جزئی از مقدمه است که در قضیه‌ای که به عنوان نتیجه قیاس حاصل می‌آید، موضوع را تشکیل می‌دهد و آن را رأس صغیر (ارسطو، ۱۴۹/۱)، طرف اخیر یا اصغر (فارابی، «القیاس»، ۲۱)، حد کهن (ابن سینا، دانشنامه... ۳۰) نیز نامیده‌اند. مقدمه‌ای را که مشتمل بر این حد است، صغری می‌خوانند.

حد اکبر نیز جزئی است که بر محمول نتیجه انطباق دارد و آن را نامهای دیگری چون رأس کبیر، طرف اول یا طرف اعظم، حد مهین (همانجاها)، طرف اکبر (ابن سینا، النجاة، ۵۳) نیز هست (نیز نک: ملکشاهی، ۴۶۵).

مقدمه‌ای که حد اکبر در آن قرار دارد، کبری نامیده می‌شود. در صورت‌بندی قیاس روش منطق دانان مسلمان این است که ابتدا صغری، و سپس کبری را بیاورند، اما در آثار ارسطو و منطق دانان قرون وسطی عکس این ترتیب مرسوم بوده است. فارابی در «القیاس» ابتدا به صورت اخیر، و سپس به گونه اول مثال می‌آورد (ص ۲۳ به بعد)، اما از ابن سینا به بعد در بین منطق دانان اسلام همان شیوه نخست رواج یافته است (برای نمونه، نک: ابن سینا، الشفاء، قیاس، ۱۰۹ به بعد؛ سهروردی، همان، ۳۵ به بعد؛ نصیر الدین، اساس... ۱۹۷،... به بعد).

جزء مشترک و مکرر در دو مقدمه حد وسط، حد اوسط، سبب، حد میانگین (نک: ابن سینا، دانشنامه، ۲۹)، جامع یا قاطع (نک: شهابی، ۲۸۱) نامیده می‌شود. این حد واسطه سریان حکم اکبر به اصغر و حصول نتیجه به شمار می‌رود و در مبحث قیاس و در اشکال اریعه دارای اهمیتی خاص است. به گونه‌ای که ارسطو قیاس اقترانی را قیاس مبتنی بر حد وسط می‌نامد (نک: ماگولسکی، ۱۶۸-۱۶۹).

در هر قیاس اقترانی حمله برای نحوه قرار گرفتن حد وسط در دو مقدمه، تنها ۴ حالت می‌توان تصور نمود: ۱. محمول در صغری و موضوع در کبری، ۲. محمول در هر دو، ۳. موضوع در هر دو، ۴. موضوع در صغری و محمول در کبری. منطق دانان بر همین اساس برای قیاس ۴ شکل تصویر نموده‌اند و حالت‌های یاد شده را به ترتیب، اشکال اول، دوم، سوم و چهارم نامیده‌اند. در آثار منطقی، فایده و اعتبار هر یک از این اشکال، و نیز موارد نتیجه بخش در هر شکل مورد بحث قرار گرفته است.

صحت نتیجه قیاس در اشکال اریعه مشروط به اموری است که برخی از آنها در تمامی اشکال مشترک است و از آن به شرایط عمومی تعبیر می‌شود و برخی دیگر شرایط اختصاصی هر یک از اشکال است، شرایط اختصاصی هر شکل در توضیح همان شکل خواهد آمد؛ اما شرایط عمومی صحت قیاس در همین جا بیان می‌شود:

۱. سالبه نبودن هر دو مقدمه، به این دلیل که سلب مبنایت را می‌رساند و هنگامی که قضیه‌ای سالبه باشد، دیگر حد وسط نمی‌تواند ارتباطی میان اصغر و اکبر برقرار نماید (نک: غزالی، معیار... ۱۰۱).

عملاً در امور خود مستقل بودند و با دستگاه خلافت گاه کشمکش داشتند و این کشمکشها گه‌گاه منجر به شورشها و درگیریهای حاد می‌شد که تفصیل آن در منابع تاریخی انعکاس یافته است. با اینهمه، میان اشعریان و خلفای عباسی یکسره دشمنی و خلاف نبود. اینان گاه از سوی خلیفه به امارت گمارده می‌شدند، چنانکه در ۱۸۹ق هارون الرشید با درخواست حمزه بن الیسع اشعری مبنی بر استقلال قم از اصفهان موافقت کرد. حمزه والی قم بود و بعد پسرش علی نیز ولایت قم را داشت (همو، ۲۸، ۱۰۱، ۱۶۴). عامر بن عمران بن عبدالله اشعری هم از سوی هارون به ولایت قم رسید (همو، ۱۶۴). در ۲۲۵ق الیسع بن حمزه اشعری از طرف معتصم برای تعیین مساحت سرزمین قم به آنجا فرستاده شد (همو، ۱۰۲).

به گفته قمی (ص ۲۴۰-۲۴۱) اشعریان ۲۸۰ سال در قم بودند و سالیانی را با عزت و اقتداز زیستند، اما پس از چندی میانشان اختلاف افتاد و بر ضد هم برخاستند و لاجرم به سستی گراییدند و سرانجام قدرت و شوکت خود را در قم از دست دادند.

مآخذ: ابن درید، محمد، الاشتقاق، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، قاهره، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۸م؛ ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر؛ ابن فهد، محمد، اتخاف الوری باخبار ام‌القری، به کوشش فهیم محمد شلتوت، مکه، جامعه ام‌القری؛ احمد بن حنبل، مسند، استانبول، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ ارباب قمی، محمد، تاریخ دارالایمان قم، به کوشش مدرسی طباطبایی، قم، ۱۳۵۳ش؛ حسینی قمی، محمد، خلاصه البلدان، به کوشش مدرسی طباطبایی، قم، حکمت؛ خلیفه بن خیاط، الطبقات، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۶۶م؛ دانشنامه سمعی، عبدالکریم، الانساب، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۲-۱۳۹۹ق/۱۹۶۲-۱۹۷۹م؛ سیوطی، الخصائص الکبری، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛ طبری، تاریخ، علامه حلی، حسن، رجال، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م؛ علی، جواد، المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت/بغداد، ۱۹۷۶م؛ فقیهی، علی اصغر، تاریخ جامع قم، قم، حکمت؛ قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، به کوشش جلال الدین طهرانی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ قهپایی، عنایت الله، مجمع الرجال، قم، ۱۳۸۴ق؛ کشی، معرفه الرجال، اختیار طوسی، به کوشش مهدی رجایی، قم، ۱۴۰۴ق؛ کلبی، هشام، نسب معدوالیمن الکبیر، به کوشش ناجی حسن، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ مسلم بن حجاج، صحیح، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، استانبول، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ مفید، محمد، (تصحیح الاعتقاد)، مصنفات الشیخ المفید، قم، ۱۳۷۱ش؛ نجاشی، احمد، رجال، به کوشش موسی شیرازی، قم، ۱۴۰۷ق؛ یاقوت، بلدان، یحیی بن حسین، غایة الامانی، به کوشش سعید عبدالفتاح عاشور، قاهره، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م.

حسن یوسفی اشکوری

اشعریه، نک: اشاعره.

اشقلون، نک: عسقلان.

اشکال اریعه، اصطلاحی منطقی برای هیأت‌های چهارگانه قیاس (ه م). منطق دانان چگونگی قرار گرفتن حد وسط در دو مقدمه قیاس اقترانی را اصطلاحاً شکل، سیاق یا نظم (نک: سهروردی، «حکمة...»، ۳۴؛ قطب‌الدین، ۱۲۴/۱) نامیده‌اند.

به هر یک از اجزاء منطقی دو مقدمه قیاس، یعنی موضوع و محمول آن دو قضیه، حد می‌گویند. مقصود از شکل یا هیأت قیاس طرز قرار

— Önerme
(Mukaddime)

KLASİK MANTIKTA MODALİTE

I

MODAL ÖNERMELER

Doç. Dr. NECATİ ÖNER

Ne demektir modal önermeler veya önermelerin modalitesi? “Bir önermede bazan konu ile yüklem arasındaki nisbet bir kayıtla kayıtlanır. Önermenin doğruluğu o kaydın doğruluğuna bağlıdır. İşte o kayda önermenin modalitesi (ciheti) denir”¹. Böyle bir kayıtlama Goblot’un belirttiği gibi² iki şekilde anlaşılabilir. 1- Ya çok sayıda modaliteden bahsedilir, modalitelerin sayısı adverblerin sayısına eşit olur. Meselâ, “Sokrat iyi münakaşa ediyor” önermesinde hüküm, “iyi” ile bir kayda tabi tutulmuştur. Bu şekilde adverblerle değiştirilen hükümlerin sayısı sınırsızdır. Aristo tefsircilerinden Ammonius, Philopon ve Boèce mod’u bu anlamda anlıyorlardı³; Modalite, bu anlamda önermeye birleşen herhangi bir adverb olmuş oluyor. 2- Ya da, Aristo’da olduğu gibi, önermelerde, konu ile yüklem arasındaki bağı kayıtlayan belli sayıda modaliteden bahsedilir. Mantıkçılar bu ikinci yolu seçmişlerdir. Klasik mantıkta bu değişiklikli yapan modların sayısı dörde kadar çıkar.

Konu ile yüklem arasındaki bağı bir değişikliğe tabi tutulduğuna göre, bir modal önermede iki hüküm bulunur, yani bir modal önerme iki küçük önermeden yapılmış bileşik bir önermedir. “Önermelerden birisi diğeri üzerine verilmiş hükümdür”⁴. O halde modalite, hüküm üzerine verilmiş hüküm diye tanımlanabilir. “Ateşin sıcak olması zorunludur” önermesi modal bir önermedir, iki hükmü içine alır: a- Ateş sıcaktır b- zorunludur. Burada, zorunludur hükmü, ateş sıcaktır hükmü hakkında verilmiş bir hükümdür, yani ateşle “sıcak” arasındaki bağı kayıtlıyor.

1 Ahmed Cevdet, *Miyar-ı Sedad*, s. 90

2 Edmond Goblot, *Traité de Logique*, sixième édition, s. 159

3 O. Hamelin, *Le Système d’Aristote*, Deuxième édition, s. 190

4 J. Tricot, *Organon I-II* fransuzca tercümesi 1946, s. 120 Not 2

İlahiyat Fakültesi Dergisi, c. 15, s. 69, 1967, ANKARA.

Bu makale 69-85 sayfaları arasındadır.

Dergi Ansiklopedi kütüphanesinde mevcuttur.

Makale MUKADDİME posetindedir.

Önerme

as an 'inadequate' edition; should be read together with Davidson (1992: 134-44.)

Heschel, A.J. (1962) *The Prophets*, New York: Harper & Row. (A two-volume study. In volume 2, Heschel attempts to reply to modern accounts of prophecy and develop his own account. Not highly rigorous, but engaging and suggestive. Relevant to §5.)

* Hobbes, T. (1651) *Leviathan*, ed. R. Tuck, Cambridge: Cambridge University Press, 1991. (Provides grounds for assessing claims of revelation; see III, ch. 32.)

Huby, P. (1979) 'The Paranormal in the Writings of Aristotle and his Circle', *Apeiron* 13 (1): 53-62. (Argues that Aristotle shifted from a supernatural to a naturalistic account of prophecy.)

* Hume, D. (1748, 1751) 'On Miracles', in *Enquiry Concerning the Human Understanding and Concerning the Principles of Morals*, ed. L.A. Selby-Bigge, Oxford: Clarendon Press, 2nd edn, 1972. (Section X is Hume's famous critique of miracles, which he extends to prophecy.)

Ibn Sina (first half of 11th century) *Kitab al-Najat*, trans. and ed. F. Rahman, *Avicenna's Psychology*, Westport, CT: Hyperion Press, 1952, esp. 32-8. (Partial translation of *The Book of Salvation*.)

* Locke, J. (1689) *An Essay Concerning Human Understanding*, ed. A. Fraser, Oxford: Oxford University Press, 1894; New York: Dover, 1959. (Locke emphasizes the role of reason in assessing revelation claims in Book IV.xviii-xix.)

Macy, J. (1985) 'Prophecy in al-Farabi and Maimonides: The Imaginative and Rational Faculties', in S. Pines and Y. Yovel (eds) *Maimonides and Philosophy*, Dordrecht: Martinus Nijhoff. (A fine analysis of comparisons and contrasts. Also contains a careful analysis of differences between four of al-Farabi's works on prophecy.)

Maimonides, M. (c.1190) *The Guide of the Perplexed*, trans. S. Pines, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1963. (Maimonides' account of prophecy is in part II, chapters 32-48.)

Popkin, R. (1984) 'Predicting, Prophesying, Divining and Foretelling from Nostradamus to Hume', *History of European Ideas* 5 (2): 117-36. (An interesting analysis of how Hume undermined the enterprise of studying prophetic predictions.)

Rahman, F. (1958) *Prophecy in Islam*, Chicago, IL: University of Chicago Press. (Contains significant material, including extended quotations, on Islamic thinkers, especially al-Farabi, Ibn Sina and their 'orthodox' critics.)

Reines, A. (1970) *Maimonides and Abrabanel on Prophecy*, Cincinnati, OH: Hebrew Union College Press. (An arrangement and explanation of Isaac

Abravanel's critical comments on Maimonides' *Guide*.)

* Spinoza, B. de (1670) *A Theologico-Political Treatise*, trans. R.H.M. Elwes, vol. 1 of *The Chief Works of Benedict de Spinoza*, New York: Dover, 1951. (See especially chapter 2.)

Stump, E. and Kretzmann, N. (1991) 'Prophecy, Past Truth, and Eternity', in J. Tomberlin (ed.) *Philosophical Perspectives 5: Philosophy of Religion*, Atascadero, CA: Ridgeview, 395-424. (A discussion, responding to David Widerker, of the special problem that prophetic foreknowledge poses for free will: whereas divine knowledge might be said to be 'outside time', that knowledge comes to be 'within time' once God has communicated his knowledge to a human prophet. This article suggests a reply.)

Wierenga, E. (1991) 'Prophecy, Freedom, and the Necessity of the Past', in J. Tomberlin (ed.) *Philosophical Perspectives 5: Philosophy of Religion*, Atascadero, CA: Ridgeview, 425-45, esp. 433-41. (Attempts to resolve the prophetic foreknowledge-versus-human free will problem described in the Stump-Kretzmann article.)

DAVID SHATZ

PROPOSITIONAL ATTITUDE STATEMENTS

Propositional attitude statements – statements about our beliefs, desires, hopes and fears – exhibit certain logical peculiarities. For example, in apparent violation of Leibniz's law of the indiscernibility of identicals, we cannot freely substitute expressions which designate the same object within such statements. According to Leibniz's law, every instance of the following scheme is valid:

$a = b$

$F(a)$

Therefore, $F(b)$

The validity of Leibniz's law seems beyond question. It says, in effect, that if an object has a certain property, then anything identical to that object also has that property. Valid instances abound. But consider the following apparently invalid instance:

- (1) *Hesperus is Phosphorus*
- (2) *Hammurabi believed that Hesperus often rose in the evening*
- (3) *Therefore, Hammurabi believed that 'Phosphorus' often rose in the evening.*

Edit. Edward Craig, Routledge Encyclopedia of Philosophy,

vol. 7, 1998 London.

s. 772-788

w. 148359